

و اگر بخواهیم آنها را بر جایشان مسخ می کنیم که نه توان آن داشته باشند که به پیش قدم بردارند و نه بازپس گردند. (یس، ۶۷)

آن تانک حرکت کند. و تانک حرکت می کند. به کجا نشانه رفته است؟ نمی دانیم. خود تانک خاکی ست و اطرافش همه جا آبی. پس انگار مثلاً در دشت بوده است. آقا این تانک را تکان نده. بابا نشستیم، پشتش هم سایه ست هم این که... بله می دانم هم این که از جلو معلوم نیستید. کلاه آهنی آبی. لباس خاکی. عینک به چشم. خبردار ایستاده. آن طرف تر. و می چرخاند قرقره ای آهنی را. تفنگ حمایل. ماسک ضدگاز؟ بله، دارد. زیر بغل بسته. فانوسقه و چهاربند. قمقمه هم. قمقمه ام پر است. فکر می کنید خالی ست تکانش بدهید. و جیب نارنجک. کاملاً مجهز متمایل به چپ خبردار، باید همیشه و در هر شرایط حالت خبردار باشد، می چرخاند قرقره را با دست راست. و تانک پیش می آید. سمت راست کمی پایین تر یک گروه سرباز نشسته اند. لباس ها لجنی کلاه آهنی زیتونی. ژ-3های تاشو دستشان. گروهبانی لاغر، نحیف، عملی؟ گناه مردم را نمی شوریم ایستاده. او هم با همه ی تجهیزات. درس می دهد. هنوز نداده. درس رزم. گذشتن از میدان مین، و تله های انفجاری. خوب آقا، اون ته، چی کار داری می کنی؟ بگیر بشین دیگه. خوب گوشهاتو باز کن ببین دارم چی می گم همین الان یاد بگیر. من تا حالا این چیزها رو هزار دفعه توضیح دادم این دیگه بار آخره الان بعد از این که بگم می پرسم می خوام ببینم کی وجودش رو داره یاد نگرفته باشه. فقط دلم می خواد تو بازدید امروز بازدیدکننده ها از یکی سؤال کنن بلد نباشه اون وقت ببین چی کارش می کنم بلایی به سرش می آرم که آرزوی مرگش رو بکنه. بنویس تعریف مین. ظرفی ست که می تواند از جنس های مختلف و به شکل های مختلف باشد و حاوی... سیفی بزغاله مگه نگفتم چرت نزن آخه حمال هنوز نشستی که خوابت گرفته؟ الان بازدیدکننده می آد ازت می پرسه عین خری که به نعلبندش نگاه می کنه یارو رو نگاه می کنی. اون وقت به نام من تموم می شه که چی؟ به تو گوساله خوب یاد ندادم، آموزش ضعیفه. تو قاطر هر روز باید جوجه فنگت کنم؟ بذار این ها بیان برن انقدر همون جوری آویزون از میله می مونی که دیگه لنگ و پاچه ی درازت راست نشه دستتات هم تا آخر عمرت ضربدری بمونه.

بسمه تعالی

از: سرهنگ 2 پیاده حمزه طوسی

به: ستواندوم مهدی گنجی پور

موضوع: گردشکار بازدید کنندگان محترم و مقامات مدعو

تاریخ: 82/2/30

طبقه بندی: خیلی محرمانه

پیوست: دارد

سلام علیکم

احتراماً باستحضار میرساند،

پیرو درخواست مشارالیه مبنی بر بازبینی گردشکار یا بقول خود ایشان قصه تهیه شده توسط آن همرمزم گرامی از بازدید یاد شده بالا در همان بدو آغاز این گردشکار متأسفانه نواقص و معایب عدیده ئی رویت شد که تذکر آن ضرورتاً واجب گردید. علیهذا از جنابعالی که اخیراً خدمت مقدس سربازی را انشاءالله تعالی با صحت و سلامت باتمام رسانیده اید بعید است که ندانید در هیچ یک از بازدیدها حتی کم اهمیت ترین بازدید محال است استاد کلاس حین بازدید با یک چنین لحنی

صحبت کند بلکه ایشان مطمئناً میگویند:

بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام و درود بروان رهبر کبیر انقلاب اسلامی دانشپژوهان عزیز وقت بخیر بحث امروز ما در مورد اصطلاحات و تعاریف مینها آشنا خواهیم شد تا بهتر بتوانیم مینها را شناخته و درمورد استعمال و چگونگی (حالا اگر هم کسی سر کلاس احياناً چرت میزند میگوید: سرباز عزیز و برادر همرزم لطفاً بمن گوش کنید) و چگونگی خنثا آنها بحث کنیم. خوب دوستان برای آغاز کارمان بهتر است با انواع مینها و طبقه بندی آنها براساس کاربرد و نوع ماده منفجرشان آشنا شویم و... الی آخر .

ما از امثال جنابعالی انتظار داشته و داریم بعد از خاتمه خدمت مقدس سربازی معرفان

شایسته ئی برای ارتش سرافراز نظام جمهوری اسلامی بعنوان حافظ اقتدار و امنیت ملی باشید درصورتیکه اینگونه بازدید متأسفانه بهیچوجه درخور شأن این نهاد منسجم و منظم و منضبط نمیباشد. این یگانی که شما گزارش بازدید آنرا داده اید اگر واقعاً در این وضعیت بوده باید کل یگان تنبیه شود. در بدو امر و همان اولین قسمت کسیکه قرقره را میچرخاند و از نظر ظاهری شباهتهای زیادی با خود شما دارد اگر نزدیکتر میرفتید و گزارش وضعیت ظاهرش را دقیقتر میدادید معلوم میشد کلاه آهنی آبی او بسیار کهنه و رنگ و رورفته است و حضرتعالی اگر تجربه و آگاهی لازم را داشتید میدانستید که مثلاً او باید وقتی مقامات بازدیدکننده بطرف او میآیند سریعاً برود و کلاه آهنیش را با یکعدد تازه رنگ شده که درست روبرو و آنسوی میدان برسر مسئول آموزش تفنگ 106 است تعویض نماید. الان شما بعد از گزارش بازدید در میدان صبحگاه میخواهید قسمت مربوط به آسایشگاه را بگویید درصورتیکه همه تختها و وضعیت آنکادها نامرتب بوده و سربازها همینطور کج و کوله پتوهایشان را توی هم پیچیده اند و گذاشته اند روی تخت و لابد بهانه یتان هم این است که تشک و بالش ندارند تا آنکادر کنند. درمحیط هر پادگانی پر از کارتن و مقوای باطله است خوب اینها باید از همین مقواها برای درست کردن آنکادر استفاده کنند و کاملاً زیر پتویشان جاسازی کنند تا در نظر بسیار شکیل و خوشفرم جلوه کند. خیلی از سربازها اصلاً ملافه ندارند پس چطور میخواهند آنکادر کنند؟ وضعیت در و دیوار آسایشگاه و راهروها بسیار نامرتب است. فرمانده لشکر که نمیتواند بخاطر هر چیز کوچکی جلوی مقامات مدعو خجالت بکشد و کوچک بشود. وقتی در باصطلاح قصه تان بمراسم صبحگاه رسیدید پشت بلندگو از بالای جایگاه ضایعتان می کند و در دستور لشکر سربازان شما را بخاطر کثیف کردن دیوار تنبیه میکنند. الان که شما دارید این قصه را مینویسید تقریباً سر ماه است و طبق قانون ارتش باید سر ماه بیایند و حقوق سرباز را بدهند. خوب شما اقدامات اینکار را در قصه یتان فراهم کنید یک سرباز هم بگذارید مسئول دم درب وقتی سربازها حقوقشان را میگیرند از هر نفر بابت خریدن ملافه و رنگ برای رنگ زدن و تمیز کردن وضعیت درب و دیوارها پول بگیرد. کار خلاف قانون هم نیست سربازها خودشان خواسته اند و بابت تمیزی جایی که در آن زندگی میکنند پول داده اند. در ضمن اینرا هم از من داشته باشید که حواستان باشد که وقتی برای بازدید وضعیت آسایشگاه میآیند شخص امیر فرماندهی نیرو که از وضعیت مرتب آسایشگاه خشنود شده اند عنایت فرموده و به سرگروهبان یگانتان یک سکه پاداش میدهند که این آقا هم صدایش را در نمیآورد و سریع آنرا در جیبش میگذارد .

بهرحال این نکته را من باب تذکر باطلاع رساندم.

در انتها یک عرض خصوصی خدمتتان داشتم: ببخشید این گلدانی را که در قصه روی میز ناهارخوری آسایشگاه خواهید گذاشت از کجا میخرید آدرسش را از سربازتان بگیرید به بنده هم بدهید آخر خانم بنده خیلی ابراز تمایل میکنند یکی از این گلدان در آپارتمان داشته باشیم. خواهشمند است در صورت موافقت و صلاحدید اوامر عالی را در خصوص عملی نمودن پیشنهادات اینجانب در متن گردشکار امر به ابلاغ فرمائید %

باتقدیم شایسته ترین احترامات نظامی سرهنگ 2 پیاده حمزه طوسی

پایین تر از دسته ی شناسایی، این کلاسی که ازش بازدید کردید کلاس دسته ی شناسایی بود، کلاس تفنگ اس.پی.جی ست. آموزش مبتنی بر عمل. اولین بازدیدکننده ی محترم آفتاب به اینجا وسط آسمان که رسیده خبردار ایستاده. ارشدتر از او هم پس حضور دارد. شما سرباز عزیز. من سرباز وظیفه محمد حسنی با شغل سازمانی کمک تیرانداز اسلحه ی اس.پی.جی گروه ادوات دسته ی یکم پیاده گروهان دوم گردان صد و سی و یک تیپ یکم لشکر بیست و یک حمزه ی آذربایجان آماده ی جانفشانی هستم امیر. البته هنوز امیر تشریف نیاورده اند این اسلحه چند سیمت نشانه روی دارد شما بگویید. او.سی.کا برای انسان کا.وای.ام برای تانک. خوب شما الان برای ما با استفاده از او.سی.کا هدف گیری کن. کجا؟ بگير مثلاً آن دیوار مقابل آن جمله ی روی دیوار. چند تا هست کدام یکیش؟ همان جمله ی رو برو دیگه عقیدتی سیاسی کارش این است که انسان ها را به سمت خدا بکشاند. دولا می شود شروع می کند تنظیم دوربین روی هدف. سرباز دیگری عقب تر ایستاده به تماشا. پوتین هاش نوشت. ولی حسابی خاکی. حالت پاها بی خیال و شل و ول. شلوار جای جیب های زانوش که نیستند نوتر است. شلوار و پیرهن با هم نمی خوانند. دورنگ. مگر نگفته اند لباسش را عوض کند؟ دست ها تو جیب. معصومی دست هات را از جیب در بیار. چشم جناب سروان. خبردار. انگار که برق بگیردش. احمق من دیگر جناب سروان نیستم سربازیم تمام شد. الله اکبر. آن طرف تر عقب تر همه می خوابند. یک خمپاره ی 81 برپاست. تیرانداز یک گلوله ی ماکت رنگ شده با " نعره ی بلند " الله اکبر می اندازد داخل لوله که همه می خوابند. بیرون از میدان پشت میدان هیچ ساختمانی نیست مگر یک ساختمان. محل تمرین دسته ی موزیک. هیچ صدایی نیست مگر یک صدا. دسته ی موزیک که می نوازند. ای ایران ای مرز پرگوهر. هیچ کس آن دوروبر خارج ساختمان نیست. مگر یک نفر. و سربازهای گروه سرود که می خوانند. برادرم برادرم. یک نفر با عینک دودی. برادرم برادرم. درجه؟ ندارد. عصایی سفید در دست. ای یادگار مادرم. تند عصا می زند یکی این ور. تو رفتی و . یکی آن ور. من مانده ام. و راه می رود به سرعت لاک پشت. تو رفتی و من مانده ام. هر پا چند سانتی جلوتر از پای قبلی. داغ بُرا. می چرخد. در دیده ام. دور ساختمان تمرین. پس کوچه ها. همیشه همین است. ی شهر ما. هر روز. صبح از جلوی ساختمان شروع می شود. بوی شها. جلوی در. از سمت راست. دت می دهد. و ظهر جلوی ساختمان تمام می شود. بوی رشا. جلوی در. از سمت چپ. دت می دهد. راه می رود که بدن خشک نشود. بوی رشادت می دهد. هنوز ریش و مو مشکلی ست. بوی شهادت می دهد. توی جنگ چند سالش بوده؟ یا حسین. هیچ وقت به سلام آدم جواب نمی دهد. میدان. سمت راست 81. کمی بیاید این ورتر. چند تا زیلو پهن کرده اند. از آن زیلوهان. زیلوی سربازی. یک تکه برزنت یک و نیم در نیم متر. اگر نمی دانی بدان. که دوردوزی شده. که زمین لخت تمیزتر که بنشیننی تا روی زیلو. برای همین سه تیربار گذاشته اند روی زیلو؟ و خودشان سربازها نشسته اند روی زمین؟ پشت قبضه ها. عبدی چطور ای؟ گلنگدن را می کشد. اسلحه را می گیرد به هوا. ماشه را می چکاند. در نواریگر را می زند بالا. قنداق را می چرخاند در می آورد. آلات متحرک را می کشد عقب که در بیاید... چی کار داری می کنی الاغ می گم حالت چطور؟ جیناب سروان من به خدا تانیرم... من هیچ وقت نتوانستم زبان این زبان بسته را بفهمم. بنابراین با کمال پوزش از نوشتن دیالوگ این سرباز معذورم. حالا سریع دست می کند از جیب چشم بند در می آورد و می زند به چشم. به سرعت برق و باد شروع می کند به سرهم کردن همه ی چیزهایی که باز کرده. من _ سرباز وظیفه (در تمام میدان می پیچد) فرج علیارزاده _ جمعی گروهان... خارج از صحنه از پشت می آید صدا. باید برگشت و دید که سربازی که پشتش به ماست و رویش به جلو به

تخته به استاد کلاس به تمام بدن کش می دهد حتا از پایین تنه کمک می گیرد که فریاد بزند. آماده ی جانفشانی _ هستم _ جناب نه امیر. بد نبود. حالا اگر بتوانی با صدای بلندتر از این یک بار دیگر خودت را معرفی کنی یک روز تشویقی می گیری. فقط امروز آخرش می گی امیر. امیر. همه تکرار کنند ا_میر. ا_میر. همه فریاد می زنند. جانفشانی هستم_ ا_میر. جانفشانی هستم_ ا_میر (همه با هم). آماده ی جانفشانی _ هستم_ ا_میر. سرباز محترم تفنگت را درست به دست بگیر. شما یک سرباز هستی و باید بدانی که اسلحه ناموس یک سرباز است. قبلش استاد گفته بود شما برادر عزیز. نه شما. آهان بله. خود شما. یکی از اصول شرافت سربازی را بگویند. بعد برگشت و نوشت روی تخته ماده ی 47. قبلترش گفته بود درس امروز ادامه ی آیین نامه ی انضباطی ست و نوشته بود ماده ی 46 و خوانده بود: مسئولیت سربازی _ و سربازها مات هیچ جا را نگاه نمی کردند _ ایجاب می نماید هر یک از پرسنل نیروهای مسلح دشواری های خدمتی را با ابتکار و علاقه مندی و با ابراز توانایی و رشادت حل کند و هرگز ترس و سستی به خود راه ندهد و در هیچ مورد از یاری صمیمانه ی همکاران و سایر همزمان و هم میهنان خود دریغ نوزد. و بنا بر ماده ی چهل و هفت... دژبان آمده و دارند در مسیر فرش پهن می کنند. الان هاست که بازدیدکنندگان محترم سر برسند و باید عجله کنیم تا اول میدان سر جای مورد نظر به شان برسیم. از کلاس آیین نامه می گذریم ومی رسیم به تفنگ 106. اول میدان. درست رو به روی تانکی که می آمد و حالا تند دنده عقب می رود و... به جای خود. مقامات مدعو سر می رسند. و از خون می گذرند. و خورشید وسط میدان آسمان خبردار ایستاده. و فرمانده به سمت 106 هدایتشان می کند. و تانک مقابل را نشان شان می دهد. سرخوش از غرور. فقط او نه. همه ی فرماندهان پایین تر هم. و تانک آرام با آسمان آبی پشتش و فرش دشت گسترده به زیرش می خرامد. با شکوه و جلال. سربازان قهرمان و دلیر میهن اهورایی مان با شور و حال وصف ناپذیری در سراسر عرصه ی کارزار زیر نظر سران و سالاران سپاه مشغول به نمایش گذاشتن آموخته ها و توان رزمی خویش هستند و صحنه ی پرشکوهی را به نمایش گذاشته اند که زبان ما قاصر است و تنها کسی که می تواند این همه عظمت را با زبانی درخور به تصویر کشد همانا حماسه سرای بی بدیل تاریخ پرشکوه این مرز و بوم فردوسی، همان که با افتخار می گوید منم بنده ی اهل بیت نبی، است. پس همان بهتر که وصف این صحنه را از زبان او بشنویم:

یکی لشکر آمد ز پهلو به دشت	که از گرد ایشان هوا تیره گشت
سراپرده و خیمه زد بر دو میل	بپوشید گیتی به نعل و به پیل
هوا نیلگون گشت و کوه آبنوس	بجوشید دریا ز آواز کوس
همی رفت منزل به منزل، جهان	شده چون شب و روز گشته نهان
درخشیدن خشت و ژوپین ز گرد	چو آتش پس پرده ی لاژورد
ز بس گونه گونه سنان و درفش	سپرهای زرین و زرینه کفش
تو گفتی که ابری به رنگ آبنوس	برآمد ببارید زو سندروس
جهان را شب و روز پیدا نبود	تو گفتی سپهر و ثریا نبود

_ خدمه به جای خود. معرفی خدمه ی تفنگ 106 به ترتیب شغل سازمانی. دست راست را می گیرد بالای سر، مشت گره. بسم الله الرحمن الرحیم (مقطع). نفر اول فرمانده ی قبضه.

_ نفر دوم تیرانداز. و مشت ها پشت هم می روند بالا و پایین می آیند .

_ نفر سوم کمک تیرانداز.

_ نفر چهارم مهمات بیار و راننده.

_ خدمه، به قبضه (نفر اول)

- الله (همه). و بی ناموس می دوند هرکدامشان سویی.

- من فرمانده چند متر جلوتر از قبضه روی پا نشسته- بازدید می کنم دوربین را (دوربین 30*8 آمریکایی ای که به گردنش است)

- من تیرانداز - روی جیب سمت راست لوله چشم به چشمی دوربین قوز کرده - بازدید می کنم زاویه یاب را .

- من کمک تیرانداز - درست پشت سلاح - بازدید می کنم کولوس و لوله را .

- من مهمات بیار - عقب تر یک گلوله (بدون شک قلبی: گلوله که این قدر سبک نیست) را برمی دارد و مثلاً واری می کند - بازدید می کنم مهمات را .

- فاصله (فرمانده) صد متر.

- گرفتم (تیرانداز)

- گرا (فرمانده) هزار و دویست میلیم. [هرگاه به شیئی به ارتفاع یک متر از فاصله ی هزار متری بنگریم به میزان یک میلیم می باشد یا به عبارت دیگر یک هزارم محیط دایره را میلیم می گویند]. رزم انفرادی، ارتش شاهنشاهی ایران، 1332]

- بستم (تیرانداز)

- هدف (فرمانده) تانک مقابل .

- دیدم (تیرانداز)

- یک گلوله ی سوختار شدید (فرمانده) در داخل لوله به ضامن بگذارید.

- یک گوله ی سوختار شدید (مهمات بیار (در لوله می گذارم. و می دود به سمت قبضه .

- به ضامن (کمک تیرانداز)

- فرمانده آماده

- تیرانداز آماده .

- کمک تیرانداز آماده .

- مهمات بیار آماده (سر جای اول کمی عقب تر)

- با نعره ی بلند الله (فرمانده) آتش .

همه :الله

نشد. پس آقای فرمانده منطقه ی قرق عقب چی شد؟ تو می گی منطقه ی قرق عقب؟ کمک تیرانداز می گوید قرق .
- ولی این جا که پشتمون دیواره...

- پسر مثلاً. پس چی به شما آموزش دادند؟ بد نیست مشق پای قبضه شان. خُب، بریم .

فرمانده با دست اشاره کرده بود به دژبان. از در که وارد شدند از راهی رفتند که ساختمان ها و آسایشگاه ها سر راه شان

باشد و فرمانده بگوید این ساختمان هایی که از مقابل شان رد می شویم ساختمان های فرماندهی و آسایشگاه های

سربازان است و اگر بازدیدکنندگان محترم و امیر فرماندهی محترم مایل باشند برویم تا سروران گرامی از نزدیک وضعیت

را مشاهده کنند و ما از نکته بینی و نظرات سازنده تان برای بهبود وضعیت استفاده کنیم .و وارد ساختمان شدند. این

یکی از محاسن بزرگ و موفقیت های چشمگیر این بازدید به شمار خواهد آمد. وضعیت بسیار رضایت بخش و خارج از

انتظار. با توجه به این که بازدیدکنندگان محترم بخوبی آگاه اند بودجه ی لشکر کفاف غذای نفرات را هم نمی دهد .

نمای ساختمان ها از سفیدی می درخشد. در این قسمت از شما خواننده ی محترم خواهش می کنم اگر برای رفع کسالت

ناشی از خواندن این داستان آب یا چای یا هر نوشیدنی دیگری دستتان است کنار بگذارید زیرا ممکن است یک قطره از آن روی این قسمت بیافتد و نمای ساختمان ها که سفیدی شان زیر نور آفتاب که در آسمان خبردار ایستاده چشم را می زند سیاه و کدر شود. و مطمئناً هیچ ایرانی با عرق ملی به خود اجازه نمی دهد حیثیت ارتش و در نتیجه نظام را با این کار زیر سؤال ببرد. به ابتکار فرمانده ی یکی از گردان ها و به پیشنهاد او نمای ساختمان ها را با آهک سفید کرده اند. و با توجه به پیش بینی شان از وضعیت هوا در روز بازدید به نظر می رسید با هیچ مشکلی مواجه نخواهند شد: در پایان مراسم زیارت عاشورای پنجشنبه ی قبل در حسینیه ی لشکر فرماندهان مخلص که در آن مکان گرد آمده بودند با دلی پاک روی به درگاه خدا آورده و از آستانش خواستار شدند در روز بازدید باران نبارد. بنابراین فقط می ماند نگرانی از جانب شما که تذکرش داده شد. فضای داخل ساختمان ها بسیار شکیل و مرتب بود. دیوارها و سقف رنگ شده و تمیز. داخل آسایشگاه همه چیز مرتب. تخت ها همه یک رنگ در یک ردیف بسیار شکیل و مرتب. همه با پتو و ملافه ی سفید آنکادر شده بسیار شکیل و مرتب. وسط میز غذاخوری، رویش سفره پهن شده بسیار شکیل و مرتب. از دم در تا ته آسایشگاه بردیف گلدان چیده شده بسیار شکیل و مرتب. کوله پشتی هر نفر پشت تختش همه مکعب مستطیل شکل. آنکادر. بسیار شکیل و مرتب. سرگروه بان یگان، اگر کلاهش را صاف کند گتر شلوار را میزان کند فرنیچش را بدهد سربازها در عوض یکی دو ساعت مرخصی برای رفتن داخل شهر ببرند خیاطی اندازه ی تنش کنند، بسیار شکیل و مرتب. کنار ایستاده زیرچشمی چشم امیر فرماندهی محترم را می پاید. و حالت رضایت بالادست را خوب می شناسد. و شخص امیر فرماندهی محترم نزدیکش می آید. و او اگر نلرزد خبردار ایستاده بسیار شکیل و مرتب. و خوب بریم. فرمانده با دست اشاره کرد به دژبان و دژبان با دست به راننده ها که ماشین ها را بیاورند. و ستونی از ماشین های بنز وارد میدان شدند. از همان نوع بنز پدرزن حاجی. و بازدیدکنندگان محترم سوار ماشین ها شدند و رفتند. رفتند که هروقت بیایند ببینند:

دژبان در را باز می کند. خورشید خبردار. در مسیر حرکت ماشین ها در میدان هر چند قدم یک دژبان ایستاده. بی ناموس. از کنارش که می گذرند پا می کوبد. فرمانده گفته توی ماشین باید صدای پایتان را بشنوم. و ببینند، اگر ببینند، خبردار ایستاده. مایل به چپ. عین صبح. ناموسش روی دوشش. و می چرخاند قرقره را. و تانک جلو می آید با آسمان آبی پشتش. پایین تر استاد کلاس ایستاده. عین صبح. چوب استادی دستش. و درس می دهد. اگر عجله نداشته باشند. اس.پی.جی لوله اش بالا و پایین می رود. و روی دیوار کلمه ای را نشانه می رود. اگر ماشین ها تند نروند. عقب تر سربازی یک گلوله ی سوختار شدید می گذارد سر لوله. و همه داد می زنند الله اکبر. و می خوابند روی زمین. یعنی این ها تا حالا همین طور در میدان مانده اند؟ بگذارید یک چیز جالب تر برای تان نقل کنم: بر طبق آخرین نتایج به دست آمده از کاوش های تاریخی و باستانشناسی از گذشته های بسیار دور انسان پی به هوش و توانایی های این حشره ی به ظاهر کوچک و مزاحم برده بوده. چنان که از همان زمان ها به تربیت آن همت گمارده و اجرای نمایش توسط این حشره به یکی از تفریحات رایج در میان اقوام مختلف و خاصه درباریان و شاهزادگان بدل شده است. حتا معلوم شده که چینی ها پس از کشف باروت از آن برای مهیج تر شدن این گونه نمایش ها استفاده کرده اند. بله آنچه در سیرک شپش ها از برابر دیدگان تان می گذرد واقعیت دارد. پرورش دهندگان شپش ها که اغلب به صورت سنتی و موروثی این حرفه (هنر) را از پدران شان آموخته اند با دقت و مراثت بسیار به این حشرات انجام کارهای به نظر شگفت انگیز را می آموزند و ساعت های بسیاری از شبانه روز را ذره بین به دست روی میزی خم می شوند و بدقت حرکات شپش ها را زیر نظر می گیرند و باصطلاح به آنها تمرین می دهند. نتیجه آن که در نمایش های سیرک شپش ها می بینیم _ البته با ذره بین _ یک یا دو شپش ارابه ای را که یک شپش دیگر روی آن جلوس کرده، حرکت می دهند. پس از آن نوبت به شپشی می

رسد که دور ماکت آسیابی سنگی می چرخد و میله ی آسیاب را حرکت می دهد. بعضی از مریبان خوش ذوق روی صحنه موانعی را می چینند که شپش ها از آنها باید بگذرند. و بالاخره در درخشان ترین بخش برنامه ی سیرک، شپش ها ضامن فلاخن کوچکی را آزاد می کنند که مقداری باروت مشتعل در آن است و با پرتاب آن در قسمت دیگری از صحنه آتشی برپا می شود. و شما خواب نمی بینید. می دانم که هیچ وقت باور نمی کردید حشره ای مانند شپش چنین توانایی های خارق العاده ای داشته باشد. توی میدان استاد کلاس جهت یابی درس می دهد و حالا اگر در شرایطی قرار گرفتید که از هیچ کدام از روش های جهت یابی یعنی نه قطب نما نه خورشید نه ستارگان ونه هیچ کدام دیگر نمی توانستید استفاده کنید و مثلاً وسط یک بیابان گم شده بودید می شود از روش های ویژه ای استفاده کرد که یکیش جهت یابی از روی قبر مسلمانان است که سر قبر فرد مسلمان رو به مشرق و پایینش به سمت مغرب است. صدای سوت. سوت ممتد. و یک نفر که وسط میدان پرچم زرد را تکان می دهد. روی که برگردانی جا نخور. پوزه های پهن. دراز. حدقه های بزرگ. پوست سیاه. ولی روی دو پا. خبردار ایستاده. جادویی در کار نیست. مثلاً اعلام حمله ی شیمیایی ست. داستان اودیسه وقتی... می تواند در کار باشد؟ انسان اند؛ خیلی هم انسان. تا پرچم سفید را تکان ندهند وضع همین است. یعنی واقعاً این ها از صبح تا حالا در میدان هستند؟

نه. صبح بعد از صبحگاه گردانی برای صبحگاه لشکر به سمت میدان حرکت کردند. آن یگان بدو رو حرکت کند. یک-دو-سه-گُرپ. ایران من ایران من. ای هستی و ای جان من. قربانی خاکت منم. فرزند دل پاکت منم. و همه در جای خود مستقر شدند. و صدای شیپور. سرباز خنجرهه بایست. از جلو از ران است نظام (این کلمه را کوبنده بخوانید). میدان خبرر دار.

- پادگان دروود .

- درود امیر - صدای می پیچد. تلاوتی چند از آیات قرآن مجید. اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. الرَّحْمٰنِ. دستتور. بسمه تعالی. دستتور شماره ی 367 لشکر 21 حمزه آذربایجان. ماده ی یکم دستورات فرماندهی. بسمه تعالی. از فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران به فرماندهان یگان های تابعه. موضوع جیب کا. ام. سلام علیکم. طی ماه های گذشته در چندین نوبت فرد یا افراد مجهول الهویه ای به سربازانی که با خودرو جیب کا. ام در محیط خارج از پادگان مشغول انجام مأموریت بوده اند نزدیک شده و به بهانه ی اراز محبت و با استفاده از ترفندهای مختلف در صدد فریب مشارالیهان برآمده و به ایشان مواد مخدر تعارف کرده اند که همگی پس از مصرف مواد مذکور در دم به شهادت رسیده و افراد فوق الذکر که در همان حوالی مراقب اوضاع بوده اند از فرصت استفاده نموده و خودروها را به سرقت برده اند. پس از انجام آزمایشات متعدد مشخص گردید در مواد مصروفه به میزان زیادی فضله ی موش و گربه موجود بوده است. لذا حسب الامر من بعد مقرر گردد پرسنلی که به هر نحوی از انحاء در حفظ و مراقبت از اموال ارتش سهل انگاری می نمایند به شدیدترین وجه ممکن تنبیه و به دادگاه نظامی تحویل گردند. ماده ی دوم ترفیعات. ماده ی سوم تشویقات. ماده ی چهارم تنبیهات. سربازان وظیفه سهراب سپهری و سیاوش قمیشی به انگیزه ی قصور در امر نگهداری از بیت المال و اموال ارتش و نوشتن اشعار موهن و یادگاری بر روی دیوار اماکن پادگان علاوه بر جبران خسارات وارده و رنگ آمیزی دیوار مذکور هر کدام به یک ماه اضافه خدمت تنبیه می گردند. ماده ی پنجم نگهبانی. طبق لوحه های نگهبانی. ماده ی ششم آموزش. طبق برنامه ی ارسالی به یگان های تابعه. ماده ی هفتم برنامه ی غذایی. صبحانه پنیر ناهار قورمه سبزی شام راگو. ماده ی هشتم فرازهایی از آیین نامه ی انضباطی نیروهای مسلح . هرگونه شرکت در فعالیت های سیاسی در قالب احزاب و گروه ها و دستجات برای نیروهای مسلح ممنوع می باشد. یگان های مسلح به پرچم - پیشش فنگ. پالا- فنگ. به نیایش. سپاس بی کران خداوند یکتا را که به ما هستی بخشید از

نعمت های بی شمار خویش بهره مند ساخت. ما سربازان که برای حفظ استقلال و پاسداری از میهن عزیزمان در این محل گرد آمده ایم با دلی پاک روی به درگاه خدا آورده و از آستانش خواستاریم. خدایا ما را از سربازان و زمینه سازان ظهور حضرت مهدی عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ قرار ده. فکر می کند این چندمین بار است دو نفر جلوییش از اینجا می گذرند؟ شب است. سرد است. از لباس ها معلوم است. خیلی سرد. ولی دور میدان پر آدم. عده ای می آیند. عده ای می روند. و گردونه می گردد. می چرخد. وسط میدان یک باغچه. چیزی نیست که دورش طواف کنند. انبوه جمعیت تنگ هم. پسر و دختر. هر چند نفر با هم. خیلی ها هم تنها. مثل همین جناب سروان. نمی شود تکان خورد. نمی شود راه رفت. اما می خورند. می روند. مثل مورچه. یا شپش. فرق نمی کند. و همین طور دور میدان طواف می کنند. این دفعه چندمین بار است؟ شب نیست. سرد است. خیلی سرد. از چهره اش معلوم است. دور میدان هیچ کس نیست. کف پیاده رو پر از کاغذ. کناری ایستاده. تماشا می کند. چه را؟ نمی داند. دست ها در جیب پالتو. پیپ گوشه ی لب دود می کند. ولی سربازهای سیگاری زیردستش را که... اینجا که پادگان نیست. فرق می کند. افه ی نویسندگی ست. نگاه می کند. به کجا؟ رو به روش تابلوی میدان ولی عصر. آمین. مقام عالی شهدا را متعالی گردان. آمین. برای شادی روح شهدای جنگ تحمیلی حمد و سوره قرائت می نماییم. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. مَلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ. وَ لَمْ یُوَلِّدْ. به فرموده یک دقیقه راحت باش. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ. خدا را شاکرم و خوشحالم که باز در میان شما همزمان و برادران گرامی هستیم. دیروز بازدید داشتیم. و شما عزیزان مثل همیشه و هرروز از این امتحان هم سربلند بیرون آمدید. دیشب خودت شخص بازدید کننده ی محترم به من تلفن کرد. نمی دانید ایشان با چه شوری از شما تعریف می کردند. می گفتند که من در گزارش شفاهی ام به شخص فرمانده ی محترم ارتش گفتم که سربازان شما تک تک شرح وظایف شان در جیب شان بود و فرماندهی محترم باورش نمی شد. من واقعاً نمی دانم با چه زبانی از زحمات و تلاش ها و همیت قسمتی شما افتخارآفرینان تشکر کنم. من بارها گفته ام افتخار می کنم که در این لشکر با یک سری نیروهای متعهد متدین متبحر متخصص متفکر متشخص متواضع مخلص مجاهد مُمُ... سر و کار دارم. من هیچ وقت به خودم اجازه نمی دهم بگویم فرمانده می گویم مسئول. من به قربانی اعتقاد دارم. خیلی هم سفت و سخت اعتقاد دارم. برای همین گفتم بعد از پایان عرایضم در ورودی میدان گوسفند قربانی می کنند و یگان ها به ترتیب از روی خون عبور می کنند و دوباره دور می زنند وارد میدان می شوند و برای بازدید آماده می شوند. در بازدیدی هم که فردا داریم قرار است مقام مدعو محترم درباره ی بیوتروریسم چند دقیقه برای شما صحبت کنند. توجه داشته باشید که در مسائل امنیتی و دفاعی این مبحث یکی از مهم ترین و بروزترین روش های جنگ و غلبه بر طرف مقابل است که یکی از مشهورترین و درعین حال پیچیده ترین نمونه های این نوع جنگ و توطئه در کشور ما شیوع آبله مرغان میان طیور مناطق روستایی از صد سال پیش به این طرف است. فقط یادتان باشد که در اسلام تا زمانی که سرباز پیاده با پای خودش جایی را لمس نکند فتح صورت نگرفته. تکون نخور. با تو ام. اون افسر وظیفه اون ته. دو دقیقه نمی تونی خبردار وایسی؟ بذار یک نکته ای را بهتون بگم. در همین جنگ اخیر آمریکا و عراق. رفتند تحقیق کردند بیند علت شکست ارتش عراق چی بوده. می دانید به چه نتیجه ای رسیدند؟ ضعف آموزش افسران وظیفه در ارتش عراق. نکته ی دیگر این که به من گزارش هایی دادند در مورد رفتار چند تا سرباز بی نظم بی خانواده ی بی شعور بی فرهنگ بی عقل بی... که در شهر رفتار ناشایست داشته اند. من فقط همین قدر بگویم همان سرباز فکر کند در شهر خودش هست و یکی مثل خودش مزاحم ناموسش می شود. چه حالی بهش دست می دهد؟ از این به بعد آقایان فرماندهان گوش هاشان را باز کنند هیچ سربازی به هیچ عنوان حق رفتن به مرخصی داخل شهر را ندارد. اصلاً معنی ندارد در ارتش سرباز برود داخل شهر. بعله. فقط هر چند ماه یک بار چند روز مرخصی باید بدهند برود خانواده اش را ببیند بیاید. تازه آن هم باید تا

پای پله ی اتو بوس کنترل شود. نظام یعنی همین. والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ. در اینجا برای این که از درگیری و نزاع احتمالی فرماندهان و دیگر پرسنل جلوگیری کنیم قسمت مربوط به قربانی کردن گوسفند را شرح نمی دهیم و بخصوص حرفی از جنین داخل شکم گوسفند و کله پاچه و پوست آن به میان نمی آوریم .
آن تانک حرکت کند. تانک حرکت می کند. پیش می آید. پیش تر. مواظب باش. کتاب را ببند خواننده .